

سال دوم، شماره ۱۲، آبان ۱۳۹۴، ۱۳۴ صفحه، ۱۰۰۰۰ تومان

تصویر زن همین روزها
گفت و گو با کامران رسول زاده

وصلی که به قیمت جان
تمام می شود
گفت و گو با دکتر هاله اشکی

امروز زنان

دوره ما دوره شک کردن است
گفت و گو با ساناز بیان

زنانه نگری در فلسفه و
فلسفه های زنانه نگر
گفت و گو با مصطفی ملکیان

۱۲

بررسی تجربه زنان از مهاجرت: آنها که می روند، آنها که برمی گردند



افق عمودی

زنانه‌نگری در فلسفه و
فلسفه‌های زنانه‌نگر
گفت و گو با مصطفی ملکیان

آیا معرفت‌شناسی
مسئله‌ای جنسیتی است؟
نگاهی تاریخی
به امکان معرفت‌شناسی زنانه‌نگر

شناخت چه کسی؟
مروری بر معرفت‌شناسی‌های زنانه‌نگر

زنان قبایل مادر مکان
در کنار مردان
ساختارهای جنسیت در گذر تاریخ (۱۲)

ستم/سرکوب
واژه‌شناسی مطالعات زنان و جنسیت (۱۲)

گفت‌و‌گو با مصطفی ملکیان

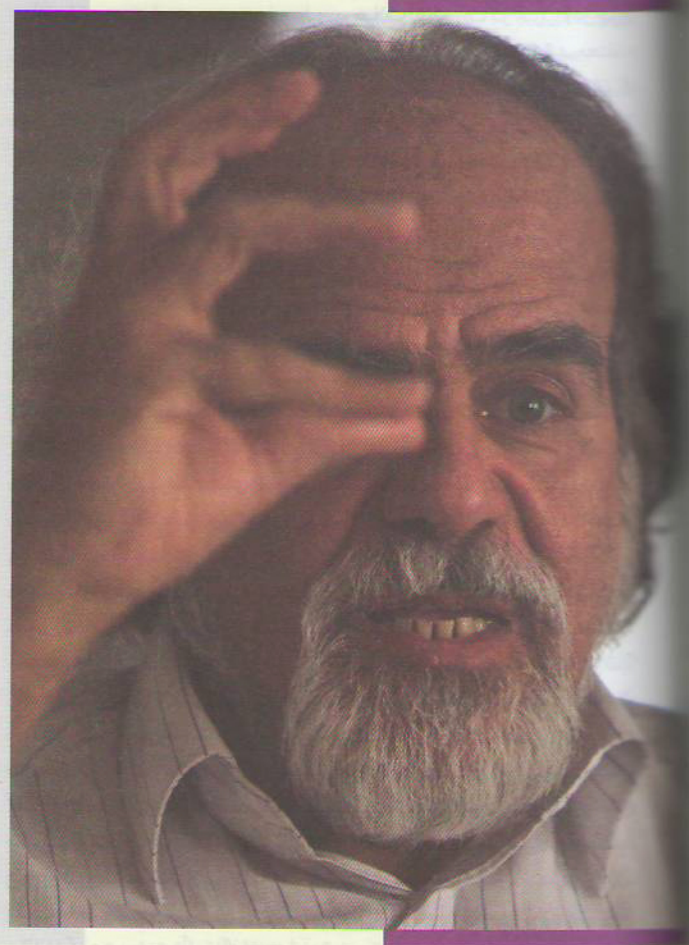
زنانه‌نگری در فلسفه و فلسفه‌های زنانه‌نگر

دکتر مریم نصر اصفهانی

فلسفه‌های فمینیستی (زنانه‌نگر) عنوانی عمومی برای اشاره به مجموع رهیافت‌های نظری زنان به موضوعات فلسفی است. زنان فیلسوف در دهه ۷۰ میلادی نقد و ارزیابی مجدد ایده‌های فلسفی را در چارچوبی زنانه شروع کردند و نه تنها جنسیت‌مند بودن عمیق این ایده‌ها را نشان دادند، که نظریات بدیل و بدیعی ارائه کردند. گرچه هیچ مکتب واحدی با عنوان فلسفه فمینیستی وجود ندارد و فیلسوف فمینیست در میان پیروان همه مکاتب فلسفی - اعم از تحلیلی و قاره‌ای - پیدامی‌شود، اما مجموع نظریاتی که زیر این عنوان قرار می‌گیرند در یک نقطه اشتراک دارند و آن انتقاد از «عقل مذکر» و معرفی فهمی مؤنث از دغدغه‌های فلسفی است. این نگاه بسیار جوان و پدمانه به فلسفه‌ورزی، که در ایران چندان شناخته شده نیست، حامیان و منتقدان زیادی دارد. یکی از نخستین متفکران ایرانی که به اهمیت رویکردهای زنانه در مسائل فلسفی از جمله اخلاق و معرفت‌شناسی اشاره کرده مصطفی ملکیان، استاد فلسفه و اخلاق، است. صبح یکی از روزهای پایانی شهریور مهمان او شدیم تا در این باره گفت‌و‌گو کنیم. نتیجه آن اکنون پیش روی شماست.

«آقای ملکیان، اجازه بدهید بحث را با این موضوع پرسش‌برانگیز آغاز کنیم که آیا فلسفه نسبت به جنسیت فیلسوف خنثی است؟ و اینکه آیا فلسفه‌های فمینیستی واقعاً فلسفه هستند؟»

سؤال شما هم جنبه تعلیمی دارد و هم جنبه اجتهادی که نظر خود من است. ابتدا نظر شخصی ام را مطرح می‌کنم. بعد برای تیبش چه بسا یک سلسله نکات آموزشی را هم بگویم. من معتقدم بخشی از مطالعات و تحقیقات فمینیست‌ها در قلمروی مطالعات و تحقیقات جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد. اما بخشی از آن هم واقعاً در قلمروی فلسفه قرار دارد. معتقد نیستم آنچه فمینیست‌ها گفته‌اند و نوشته‌اند یک سلسله نظریات اجتماعی است که فقط در حوزه جامعه‌شناسی یا کمی وسیع‌تر در حوزه علوم اجتماعی قابل بررسی است. به عقیده من، فمینیست‌ها علاوه بر نظریاتی که در قلمروی علوم اجتماعی صورت‌عام‌تر و در قلمروی جامعه‌شناسی به صورت خاص‌تر مطرح کرده‌اند، در قلمروی فلسفه هم سخنانی گفته‌اند و آرایایی دارند. بنابراین واقعاً معتقدم که فلسفه فمینیستی وجود دارد. سخن بر سر قوت و ضعف این فلسفه فمینیستی البته داستان دیگری است. اینکه آیا موضعی که فیلسوفان فمینیست اتخاذ کرده‌اند به لحاظ فلسفی دفاع‌پذیرند یا دفاع‌پذیر نیستند؛ اینکه چقدر در تأمل و سنجش فلسفی وزن و اعتبار کسب می‌کنند و چقدر فاقد وزن و اعتبار. سؤالات دیگری هستند که نمی‌شود به صورت کلی و سر بسته و اجابیه به آنها جواب داد. باید به یکایک آرای فلسفی فمینیست‌ها پرداخت. درباره هر کدامشان حق مطلب را ادا کرد. در میان آنچه فمینیست‌ها اظهار کرده‌اند واقعاً هم نظرات فلسفی و قابل دفاع وجود دارد. هم نظرات ضعیف. اما به هر حال ضعیف یا قوی بودن یک نظریه فلسفی ضرری به فلسفی بودن آن نمی‌زند. هر دو، در عین حال، یا قوی بودن، همچنان فلسفی هستند. این ماحصل چیزی است که



زندگی اجتماعی می‌داده‌اند گزارش‌هایی مردانه بوده است. حالا زنان هم می‌خواهند گزارشی بدهند از جهان انسانی، از عالم فراتر از جهان انسانی، و از دنیای زندگی اجتماعی. می‌خواهند گزارش آنها هم در کنار گزارش مردان بیاید، البته این پیش‌فرضی دارد که به آن هم اشاره خواهم کرد. اینجا دیگر فقط بحث آزادی نیست، اصلاً بحث حق و حقوق نیست. بحث بر سر این است که هر چه تا الان در زمینه امور واقع، ارزش‌ها و تکالیف گفته شده همه را مردان گفته‌اند. اینجا دیگر مسئله فقط ارزش‌ها نیست، آن هم ارزش‌هایی مثل آزادی، حق و... اگر در فکت‌ها (facts) هم دقت کنید، بزرگ‌ترین ریاضی‌دانان جهان مرد بوده‌اند، بزرگ‌ترین منطق‌دانان، فیلسوفان، عالمان علوم تجربی طبیعی یعنی فیزیک‌دانان و شیمی‌دانان و زیست‌شناسان، بزرگ‌ترین عالمان علوم تجربی انسانی مثل روان‌شناسان، جامعه‌شناسان، و اقتصاددانان، بزرگ‌ترین عارفان، مورخان، ادیبان و هنرمندان، و بزرگ‌ترین رجال علوم اعتقادی مرد بوده‌اند. ببینید، کل حیطه علوم و معارف بشری مشمول این موضوع است. حالا این متفکران که بعضی‌شان ریاضی‌دان، منطق‌دان، فیلسوف یا مورخ‌اند، عده‌ای‌شان عالم علوم تجربی طبیعی یا عالم علوم تجربی انسانی‌اند، بعضی ادیب یا هنرمندند، بعضی عالم علوم معنوی‌اند، اینها راجع به فکت‌های جهان، ارزش‌ها، و تکالیف هم اظهار نظر کرده‌اند. بنابراین تمام آنچه به آن اسباب و اساس یک جهان گفته می‌شود و به این سه قسم بزرگ قابل تقسیم است در تصرف مردان بوده است.

تصور کنید که مثلاً در میدان جنگ بر سر برج خیلی بلندی ده تا نهمین مرد بگماریم که از فاصله دور خبرها را به ما بدهند و گزارش کنند که دشمن نزدیک می‌شود یا عقب‌نشینی می‌کند یا نقل و انتقالاتش چگونه است. ممکن است ما که داریم از چشم این ده تا مرد به میدان جنگ نگاه می‌کنیم، شک کنیم که نکنند آنها، چون مردند، منافع مشترک داشته باشند و این منافع مشترک در گزارشی که از میدان جنگ می‌دهند، تأثیر داشته باشد. آن وقت بگوییم پنج زن هم بفرستیم بالای این برج و اجازه بدهیم آنها هم گزارش‌هایشان را از میدان جنگ بدهند. این تردید در تاریخ از اواسط قرن نوزدهم پدید آمد؛ تردید در اینکه نکنند گزارش‌های مردان به دلیل مرد بودن و به دلیل منافع مشترکشان کامل و جامع نباشد. تنها مسئله منافع مشترک مردان نبود، بلکه به سبب اینکه ساختار و کارکرد جسمانی، ذهنی و روانی‌شان چه بسا با ساختار جسمانی، ذهنی و روانی زنان متفاوت است، این تردید پیش آمد که نکنند این تفاوت‌ها در گزارش آنها تأثیر داشته باشد. این تردید به طور کلی از قرن نوزدهم در همه علوم و معارف بشری به وجود آمد. اگرچه از بعد از جنگ جهانی دوم به این سوزنان عملاً گفتند که می‌خواهند گزارش خود را بدهند، نه فقط گزارش‌شان از ارزش‌ها، که گزارش‌شان از فکت‌ها و تکالیف‌ها. این مرحله سوم را باید «زنانه‌نگری» نامید، یعنی داریم با چشم زنان به عالم نگاه می‌کنیم و از چشم آنها گزارش می‌دهیم. خوب این «زنانه‌نگری» وقتی مسئله‌اش از آزادی زنان و حقوق برابر زنان و

رأی شخصی خودم است. ما معرفت‌شناسان، فیلسوفان اخلاقی، فیلسوفان سیاسی، و فیلسوفان هنر و زیبایی‌شناسانی داریم که همه فمینیست‌اند. همه در شاخه‌های مختلف فلسفه کار می‌کنند و کارشان هم باید به لحاظ فلسفی طبقه‌بندی شود. این رأی من است که در واقع دو رأی می‌شود: اول اینکه بعضی از آنچه فمینیست‌ها گفته‌اند در حوزه علوم اجتماعی به صورت عام و در حوزه جامعه‌شناسی به صورت خاص مطرح شده است و بعضی نیز در قلمروی فلسفه، دوم اینکه آنچه در زمینه فلسفه گفته‌اند، فارغ از اینکه ضعیف یا قوی باشد، فلسفی است. برای توضیح این دو مدعا، چنان‌که قبلاً هم گفته‌ام، معتقدم وضع کنونی فمینیسم را باید «زنانه‌نگری» ترجمه کرد. در مرحله‌ای از تاریخ فمینیسم که نخستین مرحله بود مسئله آزادی زنان مطرح می‌شد، مسئله آزادی زنان مسئله‌ای حقوقی و سیاسی است. تعبیر «زنانه‌نگری» درخور این مرحله نیست. در مرحله دوم، مسئله آزادی به حقوق به طور کلی تعمیم پیدا کرد؛ در این مرحله می‌شود گفت نوعی برابری طلبی زنانه در همه قلمروهای مربوط به حقوق ظهور کرد. بحث بر سر این بود که برخلاف سابق، که عموماً آزادی‌های در حوزه سیاست و حیانا در نهاد خانواده را می‌خواستیم، حالا در تمام نهادها حقوقی را طلب می‌کردیم که قبلاً از آنها ناحق و نابه‌جا محروم شده بودیم. این مرحله دوم را هم واقعاً می‌شود به «زنانه‌نگری» تعبیر کرد. اما مرحله سوم، که الان در آن هستیم، بسیار فراتر از دو مرحله قبلی است و ادعایش بالاتر است. ادعا دارد گزارشی که تا الان از جهان عموماً و از عالم انسانی خصوصاً ارائه می‌شده گزارشی مردانه بوده است و اکنون زنان هم گزارش خودشان را از جهان هستی و از عالم انسانی یا از هر دو ارائه می‌دهند. یعنی تا الان متفکران چه متفکران فیلسوف و چه متفکران غیرفیلسوف (که به آن هم اشاره خواهم کرد) همه مرد بوده‌اند و گزارش‌هایی هم که از جهان هستی و از عالم انسانی و از دنیای

مردان فراتر رفت، در هر حیطة‌ای می‌تواند نفوذ بکند، از جمله در حیطة فلسفه. خواهیم گفت که در حیطة فلسفه‌ها، ولو به درجات مختلف، جای این شبهه هست که نکند منافع مشترک مردان یا ساختار جسمانی، ذهنی و روانی آنها، که کمابیش با ساختار جسمانی، ذهنی و روانی زنان متفاوت است، در گزارش‌ها مداخله و دخل و تصرف کرده باشد. حال سخنانی که این گزارشگران زن گفته‌اند برخی در حیطة علوم تجربی انسانی می‌گنجد، مثل نظریاتی که زنان در حوزه علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی داده‌اند، بعضی در هنر و ادبیات می‌گنجد، برخی هم طبعاً در فلسفه. بنابراین، به نظر من، این سخن هیچ منطقی ندارد که بگوییم فمینیست‌ها در حوزه فلسفه هیچ حرفی نزده‌اند. وقتی بناست من از چشم زنان به جهان نگاه کنم، خوب از چشم آنها می‌توانم نگاه فلسفی هم داشته باشم. نگاه فلسفی مختص مردان نیست. اگر نگاه فلسفی کردم و حاصل این نگاه فلسفی‌ام را گزارش کردم، می‌شود فلسفه فمینیستی.

«آقای ملکیان، صحبت شما درباره اینکه زنانه نگرستن و نظروزی زنانه ممیزه موج سوم فمینیسم است درست، اما تصور می‌کنید با گذاشتن معادل «زنانه‌نگری» برای موج سوم، در ذهن مخاطبان فارسی‌زبان گسستی ایجاد می‌کنیم بین این سه مرحله از تاریخ یک جنبش واحد به نام فمینیسم؟

نظر من این است که مرحله سوم را حتماً باید «زنانه‌نگری» نامید. چه بسا کسی ذوق ادبی داشته باشد و بتواند برای مراحل اول و دوم هم معادل پیدا کند. حرف من این است که در وضع کنونی فمینیسم بهترین معادل را «زنانه‌نگری» می‌دانم؛ نگرش زنانه به جهان داشتن. شاید شما بتوانید برای فمینیسم موج اول و دوم معادل‌هایی پیدا کنید. من هرچه تأمل کردم، نتوانستم معادلی پیدا کنم. این نکته اول. نکته دوم اینکه حتی اگر سه معادل پیدا کنید، باز هم گسست تاریخی مشاهده می‌شود، کمابیش مثلاً شما در زندگی‌تان یک مرحله کودکی داشته‌اید، یک نوجوانی و یک جوانی، ولی به این معنا نیست که واقعاً گسست قاطعی بین کودکی و نوجوانی و جوانی شما وجود دارد. نام‌گذاری فازها و مراحل مختلف یک پدیده برای بازشناسی این فازها و مراحل لازم است، ولی هرگز هم ما را ملتزم نمی‌کند به اینکه بگوییم بین این مراحل گسست قاطعی وجود داشته. من می‌گویم گسست قاطع هرگز وجود نداشته است، همان‌طور که شما معتقدید. ولی در عین حال می‌گویم اگر برای این سه مرحله، که البته با هم ربط و نسبت دارند، سه نام در نظر بگیریم و مخصوصاً اگر «زنانه‌نگری» را برای مرحله سوم استفاده کنیم، خیلی بهتر است.

«یعنی مثلاً من موقع ترجمه کتابی در حوزه فمینیسم، وقتی از موج اول و دوم سخن به میان می‌آید، از خود لفظ فمینیسم استفاده کنم و وقتی سخن به موج سوم می‌رسد بگویم «زنانه‌نگری»؟ این‌طوری خواننده فارسی‌زبان گمراه نخواهد شد؟

کتاب به چه برهه‌ای نظر دارد؟ من می‌گویم وقتی در مورد فمینیسم کتابی ترجمه می‌کنید از قرائن و شواهدی که دارید، شواهد تکستی (text) و کانتکستی (context)، متوجه می‌شوید که الان دارد درباره کدام مرحله سخن می‌گوید و باید متناسب با آن مرحله لفظی انتخاب کنید. البته خودم نتوانستم معادلی برای مرحله اول و دوم پیدا کنم. خیلی‌ها موافق نیستند. برخلاف واژه‌هایی که من قبلاً در مسائل دیگر مطرح کرده بودم و جا افتاده بود، این مورد «زنانه‌نگری» جا نیفتاد. مثلاً فرض بفرمایید تعبیر «خردگریز»، «خردستیز» و «خردپذیر» جا افتاد اما این‌ها به باور من این است که مرحله سوم را طوری باید ترجمه کنیم که فکر نکنند فقط حقوق و آزادی زنان محل بحث است. در مرحله سوم، نگرش زنان به جهان محل بحث است. فکر می‌کنم در آینده، وقتی آرزوها و اهداف مرحله اول و دوم کاملاً محقق شد، که من طلاپه‌اش را می‌بینم، خواهیم دید که این «زنانه‌نگری» چه اهمیتی خواهد داشت. الان چون هنوز در برخی از کشورها ما با مرحله اول و دوم سر و کار داریم و هنوز آزادی‌ها و حقوق داده نشده یا گرفته نشده و به هر حال تحقق پیدا نکرده است، فکر می‌کنیم اگر فمینیسم را تساوی زن و مرد

بنامیم به جاست، ولی وقتی به زودی - یعنی از این به بعد - محقق شد، آن وقت می‌بینیم که فمینیسم را باید خیلی جدی‌تر بگیریم. من با اینکه خودم مطالعات جدی فمینیستی ندارم ولی برخلاف بعضی‌ها در غرب (در ایران ندیده‌ام) که می‌گویند فمینیست‌ها سخن نویی برای گفتن ندارند، معتقدم آنها در مرحله سوم افق‌های جدیدی از نگاه زنانه به جهان عرضه کرده‌اند که روز به روز هم جدی‌تر خواهد شد.

«از میان انبوه آثاری که زیر نام «فلسفه فمینیستی» یا به تعبیر شما «فلسفه زنانه‌نگر» طبقه‌بندی می‌شوند، به نظر‌تان کدام یک تأثیرگذارتر و جدی‌ترند؟

به باور من، همه حیطة‌های فلسفه یکسان تحت تأثیر زن یا مرد بودن ماقرار می‌گیرد و از این نظر فمینیسم در بعضی از شاخه‌های فلسفه سخنان بارزتر و شاخص‌تر و چشم‌گیرتری می‌تواند بگوید. مثلاً به نظر شما زنان و مردان در فلسفه اخلاق بیشتر ممکن است با هم اختلاف داشته باشند یا در فلسفه فیزیک؟ طبعاً به نظر می‌آید در فلسفه اخلاق بیشتر ممکن است با هم اختلاف داشته باشند. از این نظر هم همه شاخه‌های فلسفه به یک مقدار از دیدگاه‌های زنانه‌نگرانه متأثر نشده‌اند. در میان شاخه‌های فلسفه، فلسفه منطقی و منطق فلسفی تقریباً هیچ تأثیری از دیدگاه‌های زنانه‌نگرانه نپذیرفته. وقتی وارد مابعدالطبیعه می‌شویم، می‌بینیم اندکی تأثیر پذیرفته است؛ قسمتی که ما از آن به هستی‌شناسی تعبیر می‌کنیم. بعد که وارد معرفت‌شناسی می‌شویم، می‌بینیم که تأثیر زنان بیشتر شده است. واقعاً در معرفت‌شناسی ممکن است زنان سخنانی بگویند کاملاً متفاوت با آنچه تاکنون مردان گزارش کرده‌اند. مثلاً وقتی گفته می‌شود منابع شناخت چندناست، ممکن است یک زن بر منابع شناختی‌ای تأکید کند که اتفاقاً در معرفت‌شناختی‌های مردانه‌نگر تأکید کمتری بر آنها شده است. اینها سه شاخه اصلی فلسفه‌اند، یعنی فلسفه منطقی، مابعدالطبیعه که تأثیر کمتری پذیرفته، و معرفت‌شناسی که تأثیر بیشتری پذیرفته است. اما فلسفه‌های قسم دوم یعنی فلسفه‌های زبان، فلسفه ذهن، فلسفه عمل یا کنش، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق، و فلسفه دین. وقتی به این حوزه‌ها وارد می‌شویم، می‌بینیم «زنانه‌نگری» بیشتر تأثیر گذاشته است. می‌توانم بگویم که فمینیست‌ها در فلسفه عمل، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه دین واقعاً سخنان نویی گفته‌اند؛ سخنانی که درست یا نادرست به هر حال با سخنانی که تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم رایج و مسلط بود خیلی فرق می‌کند. مثلاً همه الهی‌دانان و بنیان‌گذاران ادیان و مذاهب تأکید می‌کنند که خداوند فوق جنسیت است ولی در عین حال همه به آن ملتزم نیستند. تصاویری که آنها از خدا می‌دادند با «مرد» و «بدر» متناسب بود و اوصاف مردانه داشت. مثلاً عدالت برای او خیلی مهم بود. عدالت و ویژگی‌ای است که مردان بیش از زنان به آن اهمیت می‌دهند. خوب این تصویر به دست الهی‌دانان فمینیست خیلی عوض شده است. آنها فکر می‌کنند که شما با اینکه می‌گفتید خدا فارغ از جنسیت است چرا این قدر دیدگاه جنسیتی از خدا ارائه داده‌اید و آن هم جنسیت مذکر؟ در این صورت چرا نمی‌گویید که بزرگ‌ترین صفت خدا عشق است، نه عدالت؟ بعد می‌رسیم به شاخه‌های سوم فلسفه، یعنی فلسفه‌های درجه دو مثل فلسفه ریاضیات، فیزیک، شیمی، روان‌شناسی، سیاست، اقتصاد، هنر، و ادبیات. اینجاها باز می‌بینید که تأثیر زنان بیشتر می‌شود و تفاوت دیدگاه‌های زنانه با مردانه واضح‌تر است. این سه مرحله که گفته شد در خصوص فلسفه بود. هنوز به علوم تجربی طبیعی و علوم تجربی انسانی نپرداخته‌ایم. مثلاً روان‌شناسی، جامعه‌شناسی و سیاست را داریم که زنان در آنها سخنان نو گفته‌اند، اعم از درست و نادرست. اگر در علوم ریاضیات و منطق را استثنا کنیم، در فلسفه هم فلسفه منطقی و منطق فلسفی و تا حدی مابعدالطبیعه را استثنا کنیم، در علوم تجربی هم علوم تجربی طبیعی را استثنا کنیم و نه علوم تجربی انسانی را، و تاریخ و هنر و ادبیات و الهیات و مخصوصاً عرفان را هم وارد کنیم، در همه این حیطة‌ها فمینیست‌ها سخنان جدید و بحث‌های جدید در افکنده‌اند و می‌شود یک‌یک به آنها پرداخت و وزن سخنان آنها را مشخص کرد، تنها جایی که استثنا قائل شدم ریاضیات، منطق، علوم

تجرب‌ی طبیعی، فلسفه منطقی، منطق فلسفی و تاحدی مابعدالطبیعه است. از اینها که بگذریم، سخنان زنان زنانه‌نگر بر تمام علوم و معارف بشری تأثیر گذاشته است.

اینجا عبارت زنان زنانه‌نگر را مطرح کردم و مرادم اشاره به بحث دیگری است؛ اول اینکه آیا اساساً مرد هم می‌تواند فمینیست باشد یا نه؟ و دوم اینکه آیا زن می‌تواند فمینیست نباشد؟ اینجا دو بحث روان‌شناختی اجتماعی است. آیا می‌شود فیلسوفی مردی ادعا کند که فیلسوفی فمینیست است؟ از آن طرف، آیا می‌شود زنی فمینیست نباشد؟ این درست است که زنان تا به حال به دلیل تسلط مردان به حوزه‌های علمی در همه حوزه‌ها حرف‌های مردان را تکرار کرده‌اند، ولی فقط حرف‌های مردان را تکرار کرده‌اند یا خودشان هم حرف‌هایی برای گفتن داشته‌اند؟ این بحث خیلی جالب و مربوط به روان‌شناسی اجتماعی است. من نظر خودم را می‌گویم، هر چند اکنون وقتی برای بیان استدلالش نیست. معتقدم هیچ مردی نمی‌تواند به صورت کامل و تمام‌عیار فمینیست باشد. به نظرم اصلاً امکان‌پذیر نیست. از آن طرف هم معتقدم هیچ زنی نمی‌تواند مطلقاً فمینیست نباشد. هر زنی رگه‌هایی از فمینیسم را در خود دارد. منتها هم در باب فمینیست‌شدنی بودن مردان و هم نافمینیست‌شدنی بودن زنان دو نکته وجود دارد: یکی اینکه درصد فمینیست بودن یا نبودن فرق می‌کند و دیگر هم اینکه آگاهی داشتن به این موضوع که من فمینیست هستم، چون زنم، یا من فمینیست نیستم، چون مردم، با آگاهی نداشتنش فرق می‌کند. گاهی شما فمینیست خود آگاهید، گاهی فمینیست ناخود آگاه، کما اینکه من هم گاهی نافمینیست آگاهم و گاهی نافمینیست ناخود آگاه. بنابراین میزان فمینیست بودن یا نبودن فرق می‌کند و آگاه بودن به فمینیست بودن یا نبودن هم فرق می‌کند. اما به نظر من هیچ زنی نیست، مگر اینکه رگه‌هایی از فمینیسم را در خود دارد، ولی اینکه در عصر حجر هم زندگی کرده باشد، هیچ مردی هم نیست الا اینکه رگه‌هایی از نافمینیست بودن در خود دارد. بنابراین من نمی‌پذیرم که مردی بتواند تمام‌عیار فمینیست باشد، چون تمام‌عیار فمینیست بودن یعنی از چشم زنان به جهان نگرستن و از چشم زنان به جهان نگرستن تاحدی برای مردان امکان‌پذیر است و بیش از آن حد امکان‌پذیر نیست. کما اینکه برای زنان هم همین‌گونه است. برای زنان، از چشم مردان به جهان نگرستن تاحدی امکان‌پذیر است و از آن حد بیشتر امکان‌پذیر نیست. به زبان دیگر، من نمی‌توانم سخن کسانی مثل جان‌گری را بپذیرم که معتقد است مردان و زنان دو نوع حیوان‌اند و شباهتشان باعث شده آنها را از یک جنس بدانیم (درست مثل اینکه من گوسفند و بز را یک حیوان بدانم اما زیست‌شناسان بگویند که گوسفند بز نیست و بز هم گوسفند نیست. ولی خوب من ناوارد آن دو را یک حیوان بدانم). اما این را که «ما مردان مریخی هستیم و شما زنان ونوسی» می‌توانم بپذیرم و بر آن تأکید هم دارم. زیرا من به عنوان مرد کاملاً از نگاه زنان به عالم بهره‌مند نیستم و به عنوان زن هم کاملاً از نگاه مردان به عالم بهره‌مند نیستم. می‌توانم تاحدی خودم را با استفاده از قوه تخیل در پوست زنان بپوشم، همان‌طور که زنان هم هر چه قوه تخیلشان وسیع‌تر باشد بیشتر می‌توانند خودشان را در پوست مردان ببرند. ولی این حد و سقف دارد. من مرد هرگز نمی‌توانم مثل شما به جهان نگاه کنم. و شما هم که زن هستید هرگز نمی‌توانید مثل مردان به جهان نگاه کنید. بنابراین معتقدم پنجره‌های دنیای زنان و مردان کاملاً به روی هم بسته نیست، ولی کاملاً هم باز نیست. نیم‌باز است؛ نه کاملاً بسته است، چنان‌که کسانی چون جان‌گری معتقدند و نه کاملاً باز است، آن‌طور که در قدیم معتقد بودند.

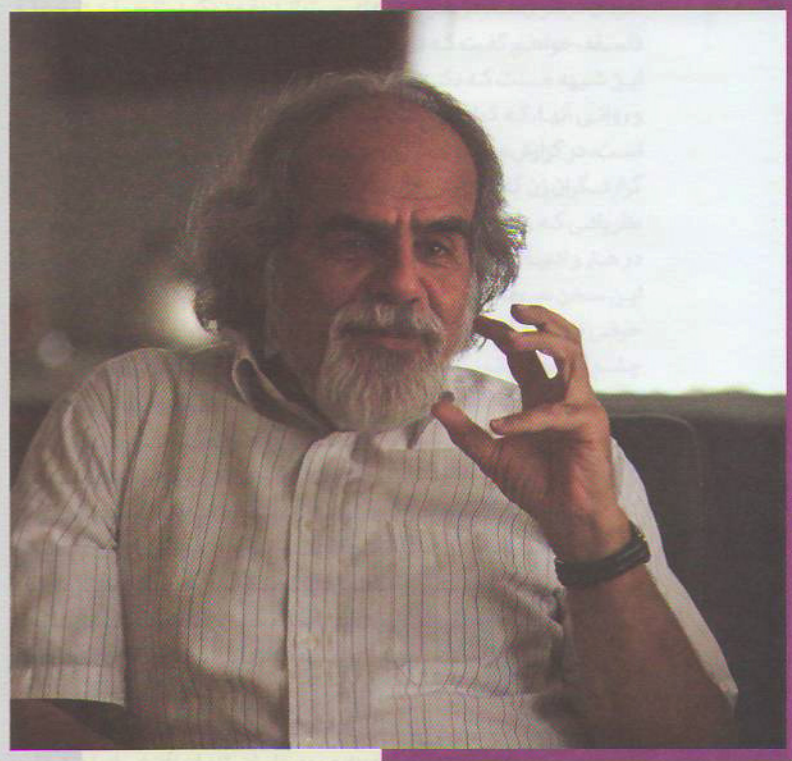
به نظر من، تفاوت زنان و مردان در بدن به تفاوت ذهن و روان هم می‌انجامد. و دو دلیل هم برایش اقامه می‌کنم؛ یک دلیل پسین و یک دلیل پیشین. دلیل پسینم این است که ما می‌بینیم زنان و مردان صادق و جدی فرض صداقت و فرض جدی بودن را هم در مردان و هم در زنان داریم. بر سر مسائل اختلاف نظر پیدا می‌کنند و هیچ‌وقت هم به توافق نمی‌رسند. اگر یکی صداقت یا جدیت نداشت، می‌گفتیم به توافق نرسیدن به یکی از این دلایل است. اما به لحاظ پیشین هم می‌شود گفت اگر ما معتقد

باشیم انسان فقط جسم است که نمی‌شود زن عین مرد و مرد عین زن باور، احساس، عاطفه، هیجان و خواسته داشته باشد. اما فرض کنیم انسان فقط منحصر در ساحت جسم نیست و ساحت‌های دیگری هم دارد، مثلاً ساحت جان یا روان. اکنون اگر تفاوت‌ها را منحصر در جسم زنان و مردان بدانیم و بگوییم در ساحت جان و روان حتماً با هم وفاق پیدا می‌کنند، آن ساحت‌ها بی‌ارتباط با جسم نیستند. مسئله ارتباط مایند (mind) با بادی (body)، ارتباط سول (soul) با بادی، ارتباط روح با بادی است و اگر زنان و مردان ساحت‌های دیگری هم داشته باشند و آن ساحت‌ها با بدن آنها مرتبط باشند، همین ارتباط تأثیر می‌گذارد و بنابراین مردان نمی‌توانند مثل زنان باور و احساس و هیجان و گفتار و کردار داشته باشند و برعکس.

«آقای ملکیان، همان‌طور که می‌دانید، یکی از بحث‌های پرحرارت میان نگرش‌های فمینیستی همین بحث ذات‌گرایی است. من از سخنانتان متوجه موضع شما نشدم. آیا به نوعی ذات‌گرایی نسبی قائل هستید؟»

من تعبیر ذات‌گرایی را برای خودم به کار نمی‌برم، چرا که وارد این بحث کلی می‌شویم که آیا به ذات‌گرایی قائلیم یا نه. بارها این را درباره خودم گفته‌ام و خیلی هم تعجب می‌کنم. من دو چیز را در فرهنگ فلسفی مان وارد کرده‌ام که قبلاً وجود نداشته است. مشکلم این است که چرا مورد انتقاد همان چیزی قرار می‌گیرم که خودم اول بار گفتم. در نیمه دهه ۷۰، آقای دکتر سروش برای وفق دادن اسلام و مدیریتم بحثی را با عنوان ذاتی و عرضی در دین پیش کشیدند و گفتند اینها ذاتیات دین هستند و اینها عرضیات دین. در سال ۷۷، در مصاحبه‌ای از من پرسیدند: «نظر شما راجع به ذاتی و عرضی دین که آقای دکتر سروش مطرح کرده‌اند چیست؟» من توضیح دادم کسی که معتقد به ذاتی و عرضی دین است ابتدا باید به ذات‌گرایی قائل باشد. بگوید من به ذاتی قائلم. مؤلفه‌های ذات می‌شوند ذاتیات و آنهایی که مؤلفه‌های ذات نیستند می‌شوند عرضیات. آن وقت اولین بار ذات‌گرایی را معنا

به کسی که با فهم بار آمده باشد نه با حافظه، با استدلال‌گرایی بار آمده باشد نه با اطاعت، با اخلاق بار آمده باشد نه با شعائر، بگویید که «نه زن بودن زنان دست خودشان بوده و نه مرد بودن مردان. آیا می‌شود تفاوت آنها به لحاظ حقوقی از زمین تا آسمان باشد؟» مطمئن باشید که جواب منفی خواهد داد.



زنان امروز، امیرجدیدی

کردم؛ ذات‌گرایی ارسطویی، ذات‌گرایی‌ای که بعدها پدید آمد، و رسید به ذات‌گرایی جان لاک و ویگنشتاین. در آن مصاحبه برای اولین بار استنشالیزم (Essentialism) را وارد فرهنگ فلسفی کردم. جالب اینجاست با اینکه خودم با ذات‌گرایی مخالفت کردم، گفتم این دیدگاه فیلسوفان در باب ذات‌گرایی است اما من شخصاً با ذات‌گرایی مخالفم و بنابراین در دین ذاتی و عرضی نمی‌فهمم. موضع جدید بود و برای اولین بار با ذات‌گرایی مخالفت کردم. من اول مخالف ذات‌گرایی بودم و هنوز هم با آن مخالفم. اما اینجا اصلاً بحث ذات‌گرایی نیست. اختلافی که اینجا من با امثال جان گری دارم این است که می‌گویم در عین اینکه بسیاری از ویژگی‌های زنان با مردان فرق می‌کند، من میان آنها ویژگی مشترک هم می‌یابم. به اعتبار مشترک بودن ویژگی‌ها نمی‌توانم قائل باشم که اینها مریخی‌اند و آنها ونوسی. من می‌گویم ویژگی‌های مشترکی هم در جسم و هم در ذهن و جان یا، به تعبیر مصطلح‌تر بین شما جوانان، روان زن و مرد وجود دارد. به اعتبار همین ویژگی‌های مشترک نمی‌توانیم دنیایشان را کاملاً بیگانه از هم و بدون پنجره‌ای رو به هم تلقی کنیم. اجازه بدهید در مورد ذات‌گرایی این توضیح را بدهم که در علوم انسانی وقتی حکمی به صورت کلی مطرح می‌شود همیشه یک حاشیه دارد. اگر آن حاشیه را در نظر بگیریم، می‌توانیم به طور کلی درباره زنان و مردان حکم کنیم. مثلاً شما در روان‌شناسی

فمینیست‌ها در فلسفه عمل، فلسفه اخلاق، فلسفه حقوق و فلسفه دین واقعاً سخنان نویی گفته‌اند؛ سخنانی که درست یا نادرست به هر حال با سخنانی که تا قبل از پایان جنگ جهانی دوم رایج و مسلط بود خیلی فرق می‌کند.



می‌گویند هر مادر و هر پدری فرزند خود را دوست دارد. اما می‌دانیم به ندرت پدران یا مادرانی هستند که فرزندان خود را دوست ندارند. در علوم انسانی وقتی گفته می‌شود «هر»، یعنی ۹۹ درصد، به همین صورت در مورد زنان و مردان هم می‌گوئیم هر زنی شفقت جو و هر مردی عدالت‌جوست. اگر آن حاشیه یک درصد را در نظر بگیریم، این‌گونه است. اما این باز اثبات ذات نمی‌کند، این فقط وجه اشتراکی را بین همه زنان و مردان نشان می‌دهد. وجه اشتراک لزوماً به ذات نمی‌انجامد، کما اینکه قدما می‌گفتند ضاحک بودن مورد اشتراک همه انسان‌هاست ولی جزء ذات آنها نیست. نمی‌شود از صرف وجه اشتراک داشتن گروهی از موجودات به ذات آنها قائل شد. افتراق داشتن به معنای تفاوت در ذات نیست. بحث ذات‌گرایی و عدم ذات‌گرایی که بحثی است در حوزه منطق لزوماً از دل وجه اشتراک زنان با هم، و وجه اشتراک مردان با هم، و این وجه اشتراک زنان را مردان نداشتن، و این وجه اشتراک مردان را زنان نداشتن قابل استنتاج نیست.

«**اجازه بدهید کمی توقف کنیم. الان شما درباره اختلافات و اشتراکاتی صحبت کردید. آیا این شباهت‌ها و تفاوت‌ها مثل یک شبکه درهم‌تنیده هستند یا اینکه می‌توانیم بگوییم دقیقاً کدام ویژگی‌ها مشترک‌اند و کدام نیستند؟**»

حداقل به زعم من می‌توان گفت. فکر می‌کنم هم در زمینه معرفت‌شناسی، هم در زمینه اخلاق و هم در زمینه حقوق کاملاً می‌توانم اینها را مشخص کنم. در زمینه هنر، چون کمتر کار کرده‌ام، گمان کنم سخنانم پخته نباشد. اما در حیطه‌هایی که کار کرده‌ام با اطمینان می‌توانم بگویم که واقعاً بین زن و مرد تفاوت هست و این تفاوت‌ها را می‌شود اسم برد. اول در حیطه معرفت‌شناسی صحبت می‌کنم که ریشه‌ای‌ترین نشان است. شما هر دایره‌المعارف یا کتاب مربوط به معرفت‌شناسی را باز کنید، می‌بینید نوشته که منابع شناخت مورد اجماع شش تا ست: ادراک حسی (perception)، درون‌نگری (introspection)، حافظه (memory)، شهود (intuition)، گواهی (testimony) و استدلال (reasoning). استدلال هم به سه قسم قیاسی، استقرایی، و استنتاجات بهترین تبیین (Inference to the Best Explanation) تقسیم می‌شود. وقتی از دیدگاه معرفت‌شناسان فمینیست نگاه می‌کنیم، به حق می‌بینیم که اولاً میزان ترکیب این شش منبع در مرد و زن به یک اندازه نیست. مثلاً استدلال قیاسی در مردان بیشتر از استدلال استقرایی است، استدلال استقرایی در زنان بیشتر از استدلال قیاسی است، و استنتاج بهترین تبیین نیز در بسیاری از موارد در زنان بیشتر از مردان است چون در استنتاج بهترین تبیین، حدس و گمانه‌زنی و تخیل نقش اول را برای فرضیه‌رایی دارد. در استنتاج بهترین تبیین، اول فرضیه‌ای می‌راییم و با توسل به این فرضیه و غلبه دادن آن بر فرضیات رقیب به استنتاج بهترین تبیین می‌رسیم. برای فرضیه‌رایی به تخیل و حدس نیاز داریم و هیچ شکلی نیست که هم قوه حدس و هم قوه تخیل در زنان قوی‌تر از مردان است. به زبان ساده، من بعد از ده سال که با هم‌کارم نشست و برخاست می‌کنم یا با دوستم، بعد از ده سال بودن با او در سفر و حضر و عزا و عروسی، به نکته‌ای پی می‌برم که همسرم در اولین ملاقات با او به آن پی برده بود. یعنی ابتدا یک فرضیه به ذهنش خطور کرده و بعد تمام زندگی دوست من داشته این فرضیه را تأیید می‌کرده، در حالی که من بعد از ده سال به این نکته رسیده‌ام. هر جا گمانه‌زنی و تخیل بیشتر باشد، فرضیه‌رایی بیشتر است. و هر جا فرضیه‌رایی بیشتر باشد استنتاج بهترین تبیین بیشتر کارایی دارد. ببینید الان این منبع معرفت‌انکار نشده، بلکه می‌گوئیم استعمالش بیشتر است. به همین ترتیب پیراژیم به شهود. شهود در زنان قوی‌تر از شهود در مردان است. حتی شهود دکارتی در زنان قوی‌تر است. خوب شهود یکی از منابع شش‌گانه شناخت است که مردان کمتر از آن استفاده می‌کنند. درون‌نگری هم یکی از منابع شناخت است. امروزه ما در روان‌شناسی اجتماعی و حتی در آنتروپولوژی فرهنگی (cultural anthropology) -نه آنتروپولوژی طبیعی- می‌دانیم که درون‌نگری زنان در باب بسیاری از حالات درونی بیشتر از مردان است. مثلاً اگر شما به مردی فریخته بگویید عواطفش را نام ببر، بیشتر از ده تا احساس و عاطفه

می تواند نام ببرد، مثل عشق، نفرت، کینه، دوستی، دشمنی، خشم، خشنودی، امید و ناامیدی. اما اگر به زنی که در همان درجه از فرهیختگی است بگویید، ممکن است تاسی مورد احساس و عاطفه را نام ببرد. من بارها خودم این را از دانشجویانم خواسته ام و دیده ام که مردان بیشتر از ده تا دوازده احساس و عاطفه شان را نمی شناسند ولی زنان معمولاً تاسی احساس و عاطفه را، حتی با ناواردی در روان شناسی آکادمیک، می توانند نام ببرند. در قلمروی اخلاق، زن همیشه داوری اخلاقی اش بر اساس مراقبت (Care) است. بگوید غم گساری، غم خواری، تیمارداری. دیده ام مترجمان معنا می کنند مراقبت، که من تعبیر مراقبت را نمی پسندم. ولی داوری های اخلاقی مردان همیشه بر اساس عدالت است. یعنی مرد به رایگان بخشی روی نمی آورد. تصور مرد از ارتباط خوب و اخلاقی دو انسان این است که کسی یک دینار از حق دیگری را نخورد و به او هم اجازه ندهد که یک دینار از حق خودش را بخورد. یعنی ما وقتی رابطه مان سالم است که شما به من بدهکار نشوید و من هم به شما بدهکار نشوم. البته این حق فقط در حیطة ثروت مطرح نیست. در حوزه قدرت، شخصیت اجتماعی، جاه و مقام، شهرت و... همواره به این قائل اند. پاس داری از حق را عدالت تعریف می کنند. عدالت یعنی پاس داشت حقوق. اگر ما در ارتباطمان با هم حق یکدیگر را پاس بداریم، رفتاری عادلانه داشته ایم. مردان بهترین تصویری که از ارتباط اخلاقی دارند ارتباط اخلاقی عادلانه است. ارتباط اخلاقی عادلانه رایگان بخشی ندارد. اما زنان این گونه نیستند. اخلاق از نظر آنها با مراقبت، تیمارداری، غم خواری و غم گساری پیوند خورده است. اینها فقط در برابر Care است. من نمی خواهم بگویم اخلاق زنانه نگرانه لزوماً با تعبیر Care بهتر از همه بیان می شود. شاید با تعبیر شفقت (compation) یا با عشق (love) بهتر بیان شود. خلاصه، عشق و شفقت و مراقبت معنایش این است که من یک دینار از حق تو را نمی خورم اما دم می خواهد یک دینارهایی از حق خودم را هم به تو بدهم. این رایگان بخشی است. اخلاق زنانه اخلاق رایگان بخشی است. یعنی زنان، تا وقتی که زن می مانند، این گونه اند (اینکه می گویم تا وقتی که زن می مانند به یک بحث دیگر هم ربط پیدا می کند و آن این که زنان هم الان ممکن است مردوار شده باشند یا حتی دوست داشته باشند که مردوار باشند) ولی اخلاق زنانه رایگان بخشی است. ما به این رایگان بخشی مراقبت، شفقت و عشق می گوئیم. خوب این یک ویژگی روانی زنان است. مثال می زنم: اگر روزی مردان می توانستند زایمان کنند، ولی روانشان همین روان فعلی بود، معتقد نصف بچه های متولد شده عالم از بین می رفتند. چرا؟ چون زن در رابطه مادرانه اش فقط رایگان بخشی می کند. البته، برخلاف تصویری که برخی دارند، زنان فقط در رابطه مادرانه نیست که این رایگان بخشی را دارند؛ در رابطه دوستی، همکاری و شهروندی هم همین طور هستند. خوب ما مردان هر چقدر بکوشیم، نمی توانیم مثل زنان بشوئیم. تازه، اگر هم بکوشیم، کوشیده ایم در جهت زنانه شدن. روح مرد، روح عدالت طلبی است. اما روح زن، روح شفقت طلبی است. خوب این الان در روان شناسی کاملاً مسلم و شناخته شده است. این تفاوتی است که زنان در روانشان با مردان دارند. اخلاق عدالت چون بر حق تکیه می کند، طبیعتاً بر مذهب و دستمزد تکیه دارد، چون بنا نیست چیزی بلاعوض به کسی داده شود. اما اخلاق شفقت اصلاً این گونه نیست. اخلاقی که بر عشق، مراقبت و شفقت مبتنی باشد اصلاً بر حق تکیه ندارد.

«آقای ملکیان، به نظر شما، این نگاه های زنانه نگر به نظریه پردازی در ایران هم قابل تعمیم است؟ اگر این طور است، کدام وجه از آن را سودمندتر می دانید؟»

فکر کنم در اینجا هم دیدگاه شخصی من بر جواب اثر می گذارد و آن را از مقبولیت عام می اندازد. من بارها گفته ام که نه مثل سوسیالیست ها به اصالت اقتصاد قائلم نه مثل لیبرال ها به اصالت سیاست، بلکه به اصالت فرهنگ قائلم. و صریحاً هم گفته ام معنایش این است که بزرگترین یا یگانه مشکل جامعه یا علت العلل مشکلات جامعه را فرهنگ می دانم. وقتی می گویم فرهنگ (فرهنگ یکی از مبهم ترین مفاهیم علوم اجتماعی است)، معنای واضحی مورد نظر من است. به نظر من، فرهنگ یعنی باورها، احساسات،

عواطف، و خواسته های یکایک ما. معنایش این است که تا ما تغییری در باورها و احساسات و عواطف و خواسته هایمان ندهیم، هیچ چیز در جامعه رو به بهبود نخواهد رفت. من چون به اصالت فرهنگ قائلم، طبیعتاً می گویم نهاد خانواده و نهاد تعلیم و تربیت مهم ترین نهاد است. فهم نسبت به برابری و عدالت و... از اینجا آغاز می شود. برای ایجاد هرگونه اصلاح اول باید به سراغ نهاد خانواده برویم و سپس به سراغ نهاد تعلیم و تربیت. حالا چرا من بعد از نهاد خانواده بر نهاد تعلیم و تربیت تأکید دارم؟ زیرا اقتضای امروز جامعه ما این است که بچه تقریباً از دوسالگی به مهدکودک تحویل داده می شود. بنابراین، این دو نهاد دست در آغوش هم می شوند. معتقدم ما باید از روز اولی که بچه چشم باز می کند در نهاد خانواده و سپس در نهاد تعلیم و تربیت آنچه را حق و به مصلحت است به او یاد بدهیم. مهم ترین دوران یادگیری، خردسالی و کودکی است نه دوران جوانی و مثلاً بعد از هجده سالگی. به نظر من، آن زمان هیچ سودی ندارد. دانشجویان شخصیتشان شکل گرفته است. می توانید معلوماتی بهشان بدهید ولی نمی توانید طرز نگرش شان را اساساً تغییر دهید. چیزی که می خواهم بگویم این است که به نظر من نظام تعلیم و تربیت کشور ما به دست کسانی آگاهانه و به دست بقیه ناآگاهانه به سه مشکل دچار شده است. باید از روز اول تولد کودکمان مراقب باشیم این سه مشکل مبتلا به او نشود. آموزش و پرورش ما، نه تنها وزارت آموزش و پرورش، بلکه همه کسانی که آگاهانه و ناآگاهانه با تعلیم و تربیت بچه هایمان سر و کار دارند (از پدر و مادر شروع می شود، برادر و خواهر بزرگتر بچه، تا مربیان و معلمان مهدکودک و پیش دبستانی و دبستان، رسانه ها، مجلات، تلویزیون، و...) همه سه چیز را القای کنند: اول اینکه آموزش و پرورش ما مبتنی بر حافظه است، اما باید مبتنی بر فهم باشد. دوم اینکه مبتنی بر اطاعت است، ولی باید مبتنی بر استدلال گرای باشد. سوم اینکه مبتنی بر شعائر است، که باید مبتنی بر اخلاق باشد. اگر طالب هرگونه اصلاح هستیم این سه کار را باید انجام بدهیم.

از کسی که با فهم بار آمده باشد نه با حافظه، با استدلال گرای بار آمده باشد نه با اطاعت، با اخلاق بار آمده باشد نه با شعائر، برسید که «نه زن بودن زنان دست خودشان بوده و نه مرد بودن مردان. آیا می شود تفاوت آنها به لحاظ حقوقی از زمین تا آسمان باشد؟» مطمئن باشید که جواب منفی خواهد داد. من واقعاً معتقدم کسی که با این سه ویژگی پرورده شود اکثر مطالبی که ما با کلی کتاب و دفتر و مجله و... باید به خوردش بدهیم با شهود می فهمد.

«متفکران «زنانه نگری» مثل نل نادینگز که به بحث های آموزش و پرورش وارد شده اند هم به شدت روی تغییر نظام سودمحور آموزش و پرورش تأکید دارند و معتقدند آموزش در خانه و بعد از آن در مدرسه باید مراقبت محور باشد...»

در مورد نظام آموزش و پرورش، ویرجینیا هلد، فیلسوف اخلاق، می گوید آموزش و پرورش باید از قید اقتصاد و تجارت و... بیرون بیاید و در قید روان شناسی و اخلاق قرار بگیرد. آموزش و پرورش باید بر اساس روان شناسی و اخلاق باشد نه بر اساس اقتصاد.

هر سخن فمینیست ها که حق است می تواند مورد استفاده قرار بگیرد. فقط صرف نظر از این بحث باید هشدار بدهم و آن این که بنا نیست جای ظالم و مظلوم عوض شود، بناست ظلم از بین برود. بنابراین، اگر فمینیستی هم جمله ای گفت که خلاف حق بود، نباید گفت چون فمینیست است و من هم فمینیستم باید از او دفاع کنم. از آنچه حق است باید دفاع کرد.